

چارچوبی برای تدوین نظام امنیت انسانی در غرب آسیا: ارائه راهکارهایی از قاره آفریقا

دکتر احمد بخشی*

چکیده

منطقه غرب آسیا یکی از مناطقی است که همواره موضوع امنیت انسانی در آن به دلایل جغرافیایی، سیاسی، اجتماعی، ژئوپلیتیکی، اقتصادی و ... مورد تهدید بوده است، وجود منابع زیر زمینی و منافع کشورهای خارجی و فرامنطقه ای، وضعیت اقلیمی، وجود جنگ های داخلی، رشد گروههای افراطی و تروریست، وجود کودتاها، بی ثباتی سیاسی، مهاجرت های بی رویه و عواملی از این قبیل باعث گردیده است که دغدغه حاکمیت اولویت حاکمان باشد و امنیت انسانی تحت تاثیر امنیت کشورها قرار گرفته و کشورهای منطقه کمتر به این موضوع اساسی توجه داشته باشند. قاره آسیا به دلیل عوامل مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی هنوز نتوانسته است یک نظام واحد سیاسی و یا اقتصادی برای خود تدوین نماید به نحوی که تمام کشورهای این منطقه بتوانند در یک چارچوب واحد و معیارهای مشخص تلاش نمایند و متأسفانه این خلأ در کشورهای غرب آسیا که دارای مولفه های مذهبی و فرهنگی نزدیکتر هستند، کمتر می باشد در حالی که قاره اروپا و آفریقا در چارچوب واحدی مانند اتحادیه اروپا و اتحادیه آفریقا فعالیت می نمایند که در آن استراتژی های کلانی در جهت تقویت امنیت انسانی تدوین و اجرا می گردد. این مقاله با توجه به موضوعات تهدید کننده امنیت بشری (فقر، جنگ، تروریسم، بی ثباتی سیاسی و ...) در منطقه غرب آسیا و شباهت این نوع تهدیدات با قاره آفریقا، در صدد است تا ضمن برشمردن عوامل تهدید و تاثیرات آن در منطقه، به ابتکارات قاره آفریقا و راه های تقویت امنیت انسانی (از قبیل تغییر سازمان وحدت آفریقا به اتحادیه آفریقا با کارویژه جدید، طرح مشارکت نوین برای توسعه آفریقا، مکانیسم بررسی دقیق و سیستم حکومت داری مطلوب، شورای صلح و امنیت اتحادیه آفریقایی، پارلمان آفریقایی و همچنین تلاش در جهت تحقق اهداف هزاره توسط کشورهای این قاره) که نسبتاً موفق عمل کرده، اشاره نماید و در پایان

* استادیار علوم سیاسی مرکز مطالعات آفریقا دانشگاه تربیت مدرس، پست الکترونیکی: bakhsh_a@modares.ac.ir

نیز، ضمن توجه به اصل امنیت بین الملل، راهکارهایی منطقه ای برای برقراری نظام امنیت انسانی در منطقه غرب آسیا، ارائه دهد.

واژه ها کلیدی: امنیت انسانی، عوامل تهدید کننده، هویت، ابتکارات آفریقایی، غرب آسیا

مقدمه

امنیت از پرکشش ترین انگیزه های بشری است که با گوهر هستی او پیوند ناگسستنی دارد. مقوله "امنیت" و "امنیت انسانی" از ابتدای خلقت انسان به عنوان یک ضرورت در بقا مطرح بوده است و گذشت زمان بر اهمیت آن افزوده است به گونه ای که امروزه در جای جای گزارش های نهادها و سازمان های بین المللی نمود پیدا کرده و به عنوان یکی از شاخص های اصلی "توسعه" معرفی می شود. به جرات می توان مدعی شد که مولفه اصلی امنیت، انسان است. امنیت انسانی، جوهره و بستر اصلی سلامت اجتماعی است و اگر سلامت اجتماعی را در غایت برنامه های رفاهی خود، رضامندی از زندگی در نظر بگیریم، قطعاً بدون تحقق امنیت در ابعاد مختلف چنین هدفی میسر نخواهد شد. با وجود این مساله؛ دولت ها، توجه کمتری به مسائل امنیت انسانی داشته اند و منظور از امنیت همان امنیت ملی بوده است. تنها پس از جنگ سرد و ظهور و گسترش جهانی شدن به علت بروز تهدیدات امنیتی در بسیاری از نقاط جهان که ناشی از عوامل گوناگون بود و تهدیداتی را برای امنیت ملی به وجود آورد، به یک موضوع جهانی تبدیل شد.

امنیت: تعاریف و دیدگاه ها

امنیت در فارسی به معنی ایمن شدن، در امان بودن، بی بیمی [۱]، ایمنی، آرامش و آسودگی [۲] است. امنیت در بعد سلبی عبارت از: فقدان هر گونه تهدید، که دارای منشا داخلی، منطقه ای و بین المللی باشد و همچنین در بعد ایجابی به معنای مصون بودن از تهدید و خطر مرگ، بیماری، فقر و هر حادثه ای که آرامش را از بین می برد، می باشد. [۳] در بحث از «مرجع امنیت» به طور کلی می توان چهار دیدگاه متفاوت را از یکدیگر تمییز داد که عبارتند از: امنیت رژیم، امنیت دولت، امنیت ملت و امنیت فرد (انسان). [۴] مفهوم امنیت غالباً بر حسب روابط قدرت میان دولت ها و حتی به نحو مشخص تر به عنوان دفاع نظامی در برابر تهدیدات خارجی مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. این برداشت محدود و رایج از امنیت، منحصر به حوزه نظامی یا به شکل کلی تر به موضوع حفظ تمامیت ارضی کشور یا صرفاً ایمنی و دوام فیزیکی یک حکومت خاص در برابر تهدیداتی

که بالقوه خشونت آمیزند، باز می‌گردد. امروزه تعریف‌هایی از این دست در حال رنگ باختن است زیرا معمولا به دست کم گرفتن سایر مؤلفه‌های امنیت و پایین آوردن عوامل اجتماعی و اقتصادی تا سطح داده‌های ثانویه یا تقلیل دادن آنها به عوامل که به نحو غیر مستقیم بر دولت و ثبات آن مؤثرند، منجر می‌شود. [۵] اما باید توجه داشت که بنیان فرد- و نه دولت - می‌تواند بستری کاملا مطمئن و مناسب برای بنای مطالعات امنیتی باشد. تنها با تغییر این کانون است که درک بهتر مفهوم امنیت میسر خواهد شد. [۶]

ریشه ناامنی به وجود تهدیدات و آسیب‌پذیری در برابر آنها باز می‌گردد و از همین رو برای دستیابی به امنیت می‌توان یکی از دو راه: اتخاذ تدابیری برای کاهش آسیب‌پذیری خود، یا تلاش برای از میان برداشتن یا کاهش تهدیدات از طریق برخورد با سرچشمه آن‌ها را برگزید. از گزینه نخست چون دامنه آن عمدتا از داخل کشور مورد تهدید فراتر نمی‌رود به عنوان استراتژی امنیت ملی یاد کرده‌اند و گزینه دوم را چون به تنظیم مناسبات میان دولت‌ها، خواه به شکل مستقیم و خواه از طریق ایجاد تغییراتی در شرایط سیستمی مؤثر بر احساس امنیت دولت‌ها بستگی دارد، استراتژی امنیت بین‌المللی خوانده‌اند. با در پیش گرفتن استراتژی امنیت ملی، سیاست امنیتی حول کاهش آسیب‌پذیری‌های دولت متمرکز خواهد شد. آسیب‌پذیری‌ها را می‌توان با تقویت اتکا به خود یا با ایجاد و تقویت نیروهای متقابل برای برخورد با تهدیدات مشخص کاهش داد. مزایای اصلی استراتژی امنیت ملی این است که با سر برآوردن هر تهدید مشخص می‌توان با آن برخورد کرد. [۷] همچنین امنیت به اندازه عوامل ملی به عوامل بین‌المللی هم متکی است و اقدامات ملی تأثیر عمده‌ای بر پویایی بین‌المللی ناامنی دارند. در استراتژی امنیت بین‌المللی، سیاست امنیتی حول سرچشمه‌ها و علل تهدیدات دور خواهد زد و هدف، نه سد کردن راه تهدیدها یا دور کردن آنها بلکه کاهش یا از میان برداشتن تهدیدات با توسل به اقدام سیاسی است. از نمونه‌های عملی اجرای این استراتژی می‌توان از دوران اولیه شکل‌گیری جامعه اروپا یاد کرد که تمام توجه اعضا، متوجه از بین بردن رقابت میان فرانسه و آلمان بود. همچنین، کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا تلاشی برای پایین آوردن سطح تهدیدات میان شرق و غرب، و سازمان آسه‌آن سازوکاری برای کاهش تهدیدات در میان دولت‌های غیر کمونیست جنوب شرق آسیا بوده است. اما برای دستیابی به مناسب‌ترین ترکیب، باید ساختار سیاست داخلی نسبت به محیط بین‌المللی حساس‌تر و پاسخگوتر باشد.

امنیت کامل، مستلزم وجود دولت‌های کمال‌یافته است و این یعنی دولت‌های بهره‌مند از ثبات و رشد داخلی کافی، هنگام سیاست‌گذاری قادر به در نظر گرفتن منافع

همسایگان خود باشند. غنا و معنای کامل امنیت را باید در تعامل میان بخش‌ها جست‌نه در اولویت دادن به یکی از آنها. پدیده‌های مهم امنیتی مانند تروریسم یا بازدارندگی، یا مفاهیمی چون رژیم امنیتی یا مجموعه‌های امنیتی را بدون شناخت کامل سرچشمه‌ها، اثرات و پویای آنها نمی‌توان به شایستگی درک کرد. همچنین امنیت نظامی و اقتصادی، یا سیاسی و اجتماعی، یا اقتصادی و زیست محیطی را جدای از هم نمی‌توان به طور کامل فهمید. بدین ترتیب آشکار می‌شود که مسئله امنیت یک مسئله سیستمی است که در آن افراد، دولت‌ها و سیستم همگی نقش دارند و عوامل اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی همپایه عوامل سیاسی و نظامی حائز اهمیت‌اند. [۸]

با جهانی شدن، عصر پیوست‌ها، گسست‌ها، جابجایی‌ها و ناپیوستگی بی‌بدیل فرا رسیده است، جهان به نوعی به سوی فشردگی به پیش می‌رود و زمان و مکان در هم آمیخته است. مرکزیت‌های متعالی، جای خود را به مرکزهای لرزان و بی‌ثبات داده است و هویت‌های کدر ناخالص جایگزین هویت‌های ناب و خالص گشته است. از این منظر، امنیت نیز مفهوم سنتی و کلاسیک خود را از دست داده است. از منظر زبان‌شناسانه نیز "دال" امنیت مدلول خاص و ثابتی رجوع نمی‌دهد و در گفتمانهای گوناگون مصداق‌های متفاوتی به خود می‌گیرد. [۹] روند جهانی شدن، تغییر بنیادین در ماهیت دولت‌های مدرن‌پدیدار ساخت و حاکمیت دولت‌ها را در بعد نظامی نیز زیر سؤال برد. به نظر می‌رسد "دولت-ملت" به عنوان پارادایم سیاسی مسلط عصر مدرنیته در عرصه سیاست بین‌الملل مورد چالش جدی قرار گرفته است. در نظام ماقبل‌وستفالی، امنیت در بعد داخلی در شکل ابتدایی خود وابسته به امپراطوران و پادشاهان بود و مرزها بر اساس جنگ مشخص می‌شد و امنیت وابسته به خانواده ای بود که در راس قدرت بود در این دوره شهروند معنا و مفهومی نداشت اما با تحول نظام بین‌الملل به دولت-ملت، مردم از حکومت شونده به شهروند تبدیل شدند. در این پارادایم مرزهای سرزمینی، دشمن، امنیت، تهدیدات نظامی و امنیت ملی نهادینه شد و امنیت به حوزه‌هایی تعلق می‌گیرد که دولت‌ها همدیگر را تهدید می‌کنند. اما تحولات پس از جنگ سرد و گسترش جهانی شدن ضمن غلبه بر پارادایم دولت-ملت‌ها، پیوندهایی فراجمعه و بینا جامعه ای را مطرح ساخت. برعکس دوران نظام دوقطبی که تهدیدات عمدتاً ملی محسوب می‌شد و امنیت نیز در سطح ملی تعریف می‌شد، پروسه جهانی شدن منجر به شکل‌گیری و خلق تهدیداتی گشته است که عمدتاً در سطح ملی منتشر نیستند. اندیشمندان از این چالش‌ها تحت عنوان تهدیدات غیر سنتی امنیت یاد می‌کنند. به گمان آنان این تهدیدات خطراتی را ایجاد می‌کند که منتشر هستند، چند بعدی هستند و در جهت‌های مختلف سیر می‌کنند و این خطرات سطح

مشخصی ندارند و از منظر عمومی و فردی پدیدار می شوند. اکنون بر خلاف دوران حاکمیت مطلق دولت محور، امنیت شهروندان چندان هم مطمئن به نظر نمی رسد و گروه های منازع نظامی، فراملی همچون گروههای تروریستی، قدرت های مافیایی و مواد مخدر و حتی جریان های برانداز حاکمیت نیز بیش از هر زمان قدرتمند به نظر می رسند [۱۰]. فرایند جهانی شدن در نابودی هستی شناسانه هویت های ملی و ایدئولوژیک بسیار قوی عمل کرده است و باعث نسبی شدن هویت شده است که بر اثر نفوذ پذیری جوامع ملی و واحد های هویتی قومی و محلی و دیگر هویت ها در مقابل نیروی جهانی شدن به وجود آمده است. تهدیدات جدید امنیتی که از یک سو برآمده از پدیده مهاجرت، وابستگی متقابل و مسائلی از قبیل محیط زیست، اقلیت ها و موادمخدر هستند از یک سو کارکرد سنتی امنیت ملی را بی فایده می سازد و از سوی دیگر دو روند فراملی و فراملی، ماهیت دولت ها را نیز تغییر می دهد.

امنیت که زمانی یکی از کارویژه های اصلی هر دولت سنتی و مدرن محسوب می شد اکنون با ظهور و نقش ویژه دیگر بازیگران غیر دولتی همچون بازیگران فراملی - فراملی از کار ویژه تخصصی دولت خارج گشته است. به نظر می رسد که فرایند جهانی شدن و نظم نوین جهانی از همان آغاز با ناامنی، هرج و مرج و بحران و جنگ روبرو شده است و بسیاری از گروه ها که در گذشته در چارچوب های سیاسی - اجتماعی در کنار هم زندگی می کردند اکنون پس از پایان جنگ سرد، جنگ های جدید هویت خواهی را در سراسر جهان آغاز کرده اند و چالش های امنیتی از قبیل کثرت گرایی؛ بنیاد گرایی، مسائل قومی - فرقه ای، کمبود منابع، تروریسم و ... را مطرح کرده اند به طور کلی می توان تهدیدات امنیتی در قرن بیست و یکم را: ۱- دولت های ضعیف ۲- جوامع مدنی ضعیف ۳- تهدیدات سیاسی و اقتصادی (شامل فقر، بیماری ها و محیط زیست) ۴- مبارزات درون دولتی ۵- جنگ های داخلی، قتل عام ۶- سلاح های هسته ای ۷- تروریسم ۸- جرایم سازمان یافته فرامرزی و دولتی نام برد که هر کدام به نوعی در ابتدا تهدید کننده امنیت انسانی و سپس امنیت ملی و بین المللی می باشند.

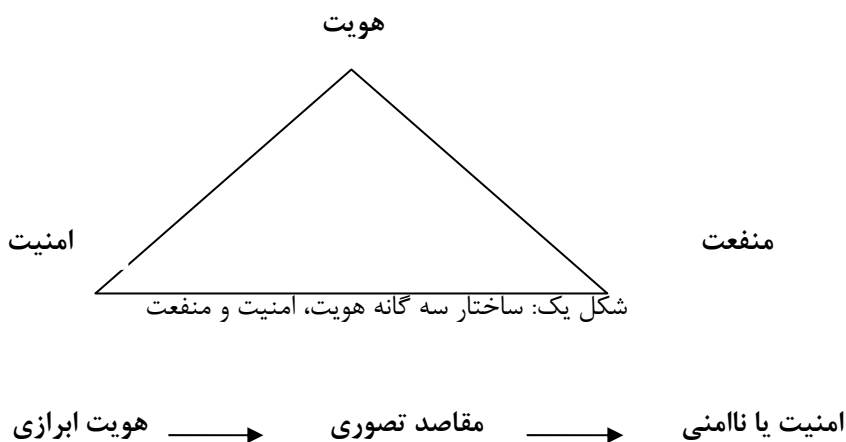
رابطه امنیت و هویت

در نظریه های عقل گرایان آنارشی منطق سیستم بین الملل است. از دیدگاه اینان اصل سازمان دهنده سیستم بین الملل آنارشی است، زیرا در سیستم بین المللی که هیچگونه اقتدار بالاتر وجود ندارد در نتیجه این وضعیت، دولت ها برای بقای خویش به افزایش قدرت می پردازند. در نتیجه، تضمین امنیت داخلی در مقابل نیروهای خارجی، بصورت مهمترین

هدف سیاست خارجی دولت‌ها در می‌آید و هر دولتی مجبور است برای تضمین بقای خود بر توانایی‌های خود تکیه کند و آنا‌رشی موجب ایجاد ترتیباتی میان دولت‌ها می‌شود که اساساً مبتنی بر امنیت و حفظ بقای ملی است و تنها عامل محدودکننده این امر کاهش توانایی‌ها است. اما از دید سازه‌نگاری آنا‌رشی بستگی به هویت و فهم دیگران از هویت ما دارد و به قول ونت آنا‌رشی آن چیزی است که دولت‌ها آن را به وجود می‌آورند. از دیدگاه ونت آنا‌رشی هر چند که قطعاً ریشه در خودپاری و عدم امنیت دارد اما آن چیزی است که دولت‌ها آن را می‌سازند. [۱۱] مطالعات امنیتی سازه‌نگاران بر دو فرض عمده بنا شده است. نخست آنکه ساختارهای اساسی سیاست بین‌الملل ساخته و پرداخته ساختارهای اجتماعی است و دوم آنکه تحول و تغییر نگرش و تفکر در مطالعه روابط بین‌الملل می‌تواند به تغییر وضعیت امنیت بین‌الملل و بهبود آن منجر شود. به عبارت بهتر، بین تغییر نگرش و تغییر وضعیت امنیت ارتباط مستقیمی وجود دارد. سازه‌نگاران، منشأ امنیت و ناامنی را در شیوه تفکر بازیگران نسبت به فرصت‌ها و تهدیدها جستجو می‌کنند و معتقدند که هر اندازه ادراک و نحوه نگرش بازیگران نسبت به پدیده‌ها نامتجانس‌تر و متناقض‌تر باشد به همان اندازه درجه بی‌اعتمادی میان آنان افزایش می‌یابد و دولت‌ها بیشتر به سمت خودپاری و خودمحوری تمایل پیدا می‌کنند. اما اگر بتوان میان دولت‌ها، ساختاری از دانش و بینش مشترک ایجاد نمود؛ می‌توان آن‌ها را به سوی جامعه امنیتی صلح‌آمیزتری هدایت کرد. آن‌ها تحصیل امنیت را از طریق موازنه قوا و بازدارندگی نامناسب می‌دانند و در مقابل بر اطمینان، اعتماد و همکاری برای تحصیل امنیت تأکید دارند. این امر ناشی از اعتقاد آنان به بستر اجتماعی امنیت است. بر این اساس، صلح و امنیت دارای دو بعد درونی و بیرونی‌اند و با وجود آنکه مفهوم و قلمروشان متفاوت است، اما برای ایجاد صلح پایدار با یکدیگر در تعامل و همزیستی هستند.

بر اساس نظریه سازه‌نگاری، هویت‌ها هستند که منافع و کنش‌ها را تشکیل می‌دهند و هویت‌ها اموری سیال می‌باشند از طرف دیگر از دید این رهیافت، آنا‌رشی بستگی به فهم دیگر بازیگران از هویت واحد سیاسی دیگر دارد. به قول "ونت" آنا‌رشی آن چیزی است که دولت‌ها آن را به وجود می‌آورند [۱۲] آنا‌رشی را می‌بایست تفسیر کرد زیرا آنا‌رشی یک ساخت اجتماعی نیست بلکه نتیجه تفسیر دولت‌ها از رفتار یکدیگر است و هویت انسان زمانی مشخص می‌شود که در یک جمع قرار بگیرد. هویت دولت‌ها نیز در جمع سایر دولت‌ها شکل می‌گیرد. [۱۳] از این دیدگاه منافع از روابط اجتماعی بر میخیزد پس روابط بین دولت‌ها بر اساس معنایی است که آنها برای همدیگر قایلند و نه توزیع قدرت.

هر کشور بر اساس ایدئولوژی خود، ساختار سه‌گانه هویت، امنیت و منفعت را شکل می‌دهد [۱۴] و در روابط خارجی به تعریف دوست و دشمن می‌پردازد و بر اساس نوع هویتی که از خود بروز می‌دهد و برداشتی که دیگران از آن دارند، دوستان و دشمنانش را مشخص می‌نماید در نتیجه در رژیم‌های سیاسی، امنیت نسبی و برداشت محور است.



شکل دو: رابطه هویت و امنیت

۱۱ سپتامبر، جنگ‌های پیشگیرانه و تهدیدات امنیتی منطقه

واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ فرصتی استثنائی ایجاد نمود که تندروان آمریکائی با مدیریت این فرصت، احساس کردند این مساله می‌تواند خلاء مفهومی استراتژیک آنها را به خوبی پر نماید. دولت بوش در عرض چند ماه اساسی‌ترین ارزیابی و باز تعریف استراتژی بزرگ آمریکا در طول نیم قرن را انجام داد و با قراردادن هدف امنیت قابل قبول برای همه و طرح استراتژی بزرگ مقابله با تروریسم، ضرورت ایجاد امنیت را برای آمریکا مطرح کرد و دکترین معروف به "دکترین بوش" را در قالب سند استراتژی امنیت ملی سال ۲۰۰۲ [۱۵] با عنوان جنگ پیشگیرانه معرفی نمود. در این سند استراتژی ۲۰۰۲ آمده است: ایالات متحده دیگر نمی‌تواند برای متوقف ساختن تروریست‌ها بر بازدارندگی با اقدامات دفاعی اتکا کند. باید جنگ را به خانه دشمن کشاند تا به عقب نشینی مجبور نشویم.... ایالات متحده در صورتیکه ضروری بداند برای پیش دستی یا جلوگیری از اقدامات خصمانه دشمنانش به اقدام پیشگیرانه مبادرت خواهد ورزید. مباحثی همانند جنگ پیشدستانه؛ جنگ پیشگیرانه؛ تغییر رژیم و بلافاصله پس از آن اجرای این مفاهیم در جنگ‌های علیه افغانستان و عراق تنها

اتخاذ یک استراتژی بزرگ و ارائه یک دکترین در سیاست خارجی و استراتژی آمریکا نبود بلکه خود سمبل تلاش برای استقرار نظامی نوین و نهاد رویه جدید در نظام بین الملل بود. طرح یک دشمن مشترک خطرناک و جدید و طرح مفهیمی وحدت بخش و توجیه کننده همچون جدیت خطر تروریسم و لزوم مبارزه با تروریسم قدرتهای بزرگ را در یک جبهه واحد قرار دارد. تاثیرات منطقه ای و بین المللی ناشی از حوادث ۱۱ سپتامبر در سال های اخیر، بیشترین نمود را در غرب آسیا داشته است. در چنین فضائی نه تنها مشکلات گذشته منطقه حل نشده بلکه یک سلسله از چالش های جدید داخلی و خارجی و ابهامات نیز گریبانگیر دول منطقه گردیده است. از یکسو مشکلات سیاسی - امنیتی داخلی و رقابتها و تعارضات فرامرزی کشورها و از سوی دیگر رویکرد هژمونیک آمریکا با خط مشی جدید تبدیل سیاست های قدیمی سد نفوذ کمونیسم، حفظ ثبات دول دوست (بهر قیمت) و رعایت توازن قوا به سیاستهای جدید جنگ با تروریسم، دموکراسی سازی و ایجاد دگرگونی در ساختار کشورها در راستای حفظ قدرت آمریکا با هزینه کمتر و سود بیشتر، منطقه را آستان حوادث و تحولات غیرقابل پیش بینی نموده است. و در بعد داخلی برای کشورهای منطقه از جمله افغانستان و عراق، ناامنی، فقر، تروریسم و ... را به همراه آورده است که تاثیرات زیادی بر ابعاد مختلف امنیت و به ویژه امنیت انسانی داشته است.

امنیت انسانی

بی تردید هیچ عنصری برای پیشرفت، توسعه و تکامل یک جامعه و همچنین شکوفایی استعدادها مهمتر از عنصر امنیت و تامین آرامش در جامعه نبوده و توسعه اجتماعی و خلاقیت بدون امنیت امکان پذیر نخواهد بود. به طور اصولی انسان برای رسیدن به اهداف والای انسانی بعد از برآوردن نیازهای فیزیولوژیکی نیاز به وجود امنیت و احساس امنیت دارد و در این میان مهم تر از امنیت، موضوع احساس امنیت است. برخی از کارشناسان احساس امنیت را در یک جامعه، مهمتر از وجود امنیت در آن می دانند زیرا ممکن است در جامعه ای امنیت از لحاظ انتظامی و پلیس وجود داشته باشد، اما فرد احساس امنیت نکند به عبارت دیگر، موضوع امنیت از فرد شروع و به خانواده جامعه و در نهایت نظام بین المللی ختم می شود. تامین و احساس امنیت فردی در درجه اول به فرد باز می گردد.

مفهوم امنیت انسانی، علیرغم تاریخ طولانی مفهومی نسبتاً جدید است و برای مفاهیم تهدید، جنگ داخلی، قتل عام و آوارگی به کاررفته است. امنیت انسانی یک الگوی در حال ظهور برای فهم آسیب پذیری های جهانی که در آن ایده امنیت ملی به چالش

گرفته شده است، می باشد در این رهیافت تاکید بر فرد و نگاه انسان محور می باشد که برای ثبات ملی، منطقه ای و بین المللی مفید می باشد.

بحث امنیت انسانی یکی از محورهای اصلی حداقل در چهار دهه اخیر بوده است اما پس از جنگ سرد، این واژه مفهوم دیگری به خود گرفت. برای دستیابی به امنیت انسانی می بایست امنیت در هفت قلمرو: ۱- امنیت اقتصادی، ۲- امنیت غذایی، امنیت بهداشتی، ۴- امنیت محیط زیست ۵- امنیت شخصی ۶- امنیت اجتماعی ۷- امنیت سیاسی تامین گردد [۱۶] در نگاه اول به امنیت و رفاه انسان در جهان می پردازد، بحث امنیت انسانی اولین بار در گزارش توسعه سازمان ملل در سال ۱۹۹۴ منتشر گردید و در آن به حقوق انسان ها، آزادی های عقلانی و نیازهای اساسی اشاره شده است، همچنین در سال ۲۰۰۳ کمیسیون امنیت انسانی سازمان ملل بر این مساله تاکید کرد. [۱۷] برنامه توسعه سازمان ملل؛ یکی از پیشگامان این موضوع بوده و معتقد است که مفهوم امنیت از تاکید انحصاری بر امنیت ملی، باید به سمت تاکیدی فزاینده تر بر امنیت مردم تغییر پیدا کند یعنی از امنیت به وسیله تسلیحات به سمت امنیت از طریق توسعه انسانی و از امنیت قلمرو مرزی و امنیت غذا و کار و محیط زیست تغییر پیدا کند.

هدف از امنیت انسانی؛ توانمندی شهروندان، (بدون توجه به خاستگاه متمایز کننده آن ها) برای تامین سلامت خود در مقابل مخاطرات ناشی از اعمال حاکمیت دولت ها و سوانح طبیعی می باشد. تامین امنیت جامعه شهروندان در مقابل تهدیدها دو وجه دارد: وجهی از آن به تهدید های عینی مانند گرسنگی و اعتیاد مربوط می شود که سلامت، شخصیت، موفقیت و تعالی آنها را هدف گرفته است، اما وجه مهمتر تهدید امنیت انسانی، سلطه ای است که به صورت تاریخی، سرزمینی و گفتمانی مانع از بالندگی و خود ابرازی شهروندان می شود. همچنین تعاریف متعارف از تهدید علیه امنیت انسانی بدون توجه به وجه اخیر در شش مورد خلاصه شده که عبارتند از: رشد بی رویه جمعیت، آلودگی محیط زیست، تروریسم بین المللی، استفاده گسترده از مواد مخدر، تبعیض در توزیع فرصت های اقتصادی و فرهنگی، تنگناها و بحران های ناشی از مهاجرت. به طور کلی می توان امنیت انسانی را حاصل جمع حقوق بشر، نیازهای بشری، توسعه انسانی دانست:

$$\text{Human security} = \text{Human rights} + \text{human needs} + \text{human developments}$$

امنیت انسانی در هر کشور به طور همزمان در پنج سطح تهدیدات فردی، محلی، ملی، منطقه ای و جهانی تقسیم می شود. همچنین امنیت انسانی از دو جزء مهم رهایی از

ترس و رهایی از نیاز تشکیل شده است. این دو رکن، امنیت انسانی را در ابعاد امنیت اقتصادی، محیط زیست، سیاسی، غذایی، فردی، بهداشتی و امنیت ارتباطات گسترش می دهد. در نتیجه عدم امنیت پدیده ای خارج از مرزهای ملی یا جوامع نیست، بلکه عوامل ایجاد احساس عدم امنیت را باید در درون جوامع و در ساز و کار نظام های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جست و جو کرد. بنابراین هر عاملی که امنیت اقتصادی، بهداشتی، زیست محیطی، سیاسی، غذایی، فردی و ارتباطی شهروندان را تهدید کند؛ می تواند زمینه ساز مسایل و مشکلاتی باشد که پس از آن، امنیت ملی را در معرض مخاطره قرار می دهد. از این رو، افزایش امنیت از طریق حفظ حقوق شهروندان و تامین حداقل نیازهای اساسی آن ها، تنها راه حفظ انسجام ملی برای مقابله با تهدیدهای خارجی یا حتی پیشگیری از این تهدیدهاست.

براساس گزارش کمیسیون امنیت انسانی، امروز؛ امنیت مردم در سراسر جهان- همچون رفت و آمد جهانی کالا، خدمات، مردم و تصاویر - به یکدیگر مربوط و متصل است. [۱۸] تأمین امنیت بشر به معنای حمایت از آزادی های اساسی و به معنای حمایت از کسانی است که در معرض خطر و در شرایط نابسامان قرار دارند. این حمایت باید با تکیه و اعتماد به نیروها و خواست های خود آن مردم صورت گیرد. تأمین امنیت بشر همچنین به معنای پدید آوردن نظام هایی است که حریم های امنی برای زندگانی شرافتمندانه و تأمین معاش مردم بوجود آورند. این امنیت، انواع گوناگون آزادی را به یکدیگر پیوند می زند و مرتبط می سازد: آزادی از نیاز، آزادی از ترس و آزادی عمل فرد بنا به خواست و سود خویش. برای رسیدن به این هدف دو استراتژی کلی ارائه می شود: حمایت کردن و توانمند ساختن. حمایت مردم را از خطر و بلا یا در امان می دارد و به تلاشی جمعی و هماهنگ برای ایجاد و تکامل هنجارها، روندها و نهادهایی که با همه توان به ناامنی ها پردازند، نیاز دارد. با توانمند شدن، انسان ها می توانند بر ظرفیت های خود بیفزایند، و در تصمیم گیری ها مشارکت داشته باشند. حمایت و توانمندی متقابلاً یکدیگر را تقویت می کنند و در بیشتر موارد لازم و ملزوم یکدیگرند.

امنیت انسانی، مکمل امنیت دولتی است، توسعه و تکامل انسانی را تسهیل می کند و حقوق بشر را پیش می برد. امنیت انسانی، از طریق تمرکز بر مردم و توجه به ناامنی هایی که در چشم دولت ها تهدیدی برای امنیت به شمار نمی روند، امنیت دولتی را تکمیل می کند، و با در نظر گرفتن مخاطرات جنبی، دامنه تمرکز بر توسعه انسانی را از حد «رشد عادلانه» فراتر می برد. در چنین فراگردی رعایت حقوق بشر در کانون حمایت از امنیت بشر قرار می گیرد. از دیدگاه این کمیسیون، تحقق امنیت انسانی مستلزم آن است

که نه تنها بر هدف‌های توسعه هزاره تمرکز شود بلکه با در نظر گرفتن مجموعه خطرات اصلی و گوناگونی که فراروی انسان‌ها قرار دارند، از آن هم فراتر رود: (۱) حمایت از انسان‌ها در کشمکش‌های خشونت بار؛ (۲) حمایت از مهاجران و توانمند کردن آنان؛ (۳) حمایت و توان بخشیدن به مردم پس از پایان جنگ؛ (۴) ناامنی اقتصادی - قدرت‌گزینش فرصت‌ها؛ (۵) تأمین بهداشت برای امنیت بشر؛ (۶) دانش، مهارت‌ها و ارزش‌ها در خدمت امنیت بشر: آموزش پایه و شبکه نشر اطلاعات همگانی، که بتواند به انتقال دانش‌ها، مهارت‌های زندگی و اصل احترام به تنوع و تکثر به جوامع گوناگون دست زند، برای امنیت انسانی اهمیتی خاص دارد. کمیسیون از جامعه بین‌المللی می‌خواهد فعالانه در راه تأمین آموزش پایه در سطح جهانی، با تأکیدی ویژه بر آموزش دختران بکوشد.

کمیسیون امنیت انسانی اولویت خود را در موارد زیر اعلام کرده است: ۱- حمایت از مردم در کشمکش‌های خشونت بار ۲- حمایت از مردم در برابر گسترش بازار فروش اسلحه ۳- تأمین امنیت مهاجران ۴- تأسیس نهادهای کمک مالی و تدارک بودجه دوران گذار برای تأمین امنیت انسانی در دوران پس از جنگ سرد ۵- تشویق روابط تجاری و اقتصادی عادلانه به سود مردمانی که در منتهای فقر به سر می‌برند ۶- تلاش برای به وجود آوردن حداقل استانداردهای زندگی در سراسر جهان ۷- تخصیص اولویت خاص به امر دستیابی عموم مردم جهان به امکانات و مراقبت‌های اولیه بهداشتی ۸- توسعه یک نظام کارآمد و عادلانه برای دفاع از حقوق مادی و معنوی اختراع ۹- گسترش توانمندی‌ها عموم مردم جهان از طریق آموزش پایه همگانی ۱۰- روشنگری در مورد ضرورت برخورداری از هویت جهانی انسانی، در عین احترام به آزادی افراد در گزینش و پذیرش هویت‌ها و گرایش‌های گوناگون. [۱۹]

تفاوت امنیت ملی و امنیت انسانی:

در پارادایم امنیت ملی: اولویت؛ دولت، همبستگی سرزمینی و استقلال می باشد در این جا تهدید همان تهدیدهای دیگر کشورها و ابزار جلوگیری از آن زور می باشد و وضعیت همکاری، توازن قوا و بالا بردن توان نظامی است. در یک عبارت؛ امنیت ملی برای دفاع از دولت در مقابل تهدیدات خارجی می باشد. در این پارادایم؛ دولت بازیگر اصلی به شمار می‌آید و امنیت در سه سطح فرد، دولت و بین‌المللی در نهایت بر مبنای دولت قرار دارد و ملیت چندان اصلیتی ندارد و تنها دولت مفهومی بر ساخته فرهنگی، ایدئولوژیک و سیاسی و نه یک امر واقعی و عینی می باشد

در پارادایم/امنیت/انسانی: اولویت؛ فرد و هدف از آن ایمنی شخصی و آزادی فردی، ایجاد صلح، مشارکت و ظرفیت سازی می باشد در این جا تهدید شامل دولت ها، بازیگران غیر دولتی، تهدیدات غیر مستقیم (حوادث طبیعی و...) می شود و ابزار جلوگیری از آن جهان بینی انسان ها، همکاری سازمان های انسان دوستانه و سپس اجبار می باشد و وضعیت همکاری شامل کاهش توازن قوا، تقویت قدرت نرم و همکاری بین دولت ها، سازمان های بین المللی، منطقه ای، غیر دولتی است. در این پارادایم، امنیت ساخته و پرداخته اجتماع است و رویکردی جامعه شناسانه دارد که بر این اساس فرایند جهانی شدن، بستر اجتماعی امنیت ملی را دستخوش تحول ساخته و با تضعیف دولت - ملی و طرح جامعه جهانی از امنیت تصویری جهانی تا ملی را ساخته و پرداخته است [۲۰]

همگرایی منطقه ای و امنیت

شاید معروفترین معیار برای تعیین یک منطقه، مجاورت جغرافیایی باشد. بر این اساس یک منطقه از مجموعه چند کشور همسایه تشکیل می شود. [۲۱] که در مجاورت جغرافیایی نسبت به یکدیگر قرار دارند. [۲۲] علاوه بر عامل جغرافیا می توان منطقه ها را بر اساس سطح بالای تعاملات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، امنیتی و نظامی تعریف کرد؛ البته این تعاملات ممکن است بدون سوء نیت (همانند اتحادها یا همکاری های امنیتی دسته های منطقه ای) و یا مغرضانه (همانند مسابقات تسلیحاتی یا جنگ) باشد. باری بوزان با مبنا قرار دادن این معیار مفهوم «مجموعه های امنیتی» را پیشنهاد می کند. [۲۳] از این دیدگاه "منطقه" به معنی شبه سیستم مشخص و مشهوری از روابط امنیتی بین مجموعه ای از دولت ها است که از لحاظ جغرافیایی نزدیک یکدیگر باشند. [۲۴] بر این اساس منطقه، نواحی از جهان است که واحدهای تشکیل دهنده آن، از لحاظ جغرافیایی در مجاورت با یکدیگر قرار گرفته و امور مربوط به سیاست خارجی آن ها به یکدیگر مرتبط می باشد. فعالیت ها و اقدامات دیگر اعضاء مشارکت کننده در منطقه از متغیرهایی تعیین کننده سیاست خارجی واحد منطقه ای به شمار می رود. در حالی که ممکن است اعضای از مناطق خاص، دارای علایق خارج از منطقه باشند اما در درجه نخست علاقه ویژه آن ها مربوط به مسائل منطقه می باشد و در شرایط معمولی تا زمانیکه جایگاه دائمی خود را در منطقه به دست نیاورده یا نتواند آنرا حفظ کند قادر به دستیابی به موفقیت در سایر نقاط یا مناطق نخواهد بود. از دید کانتوری، منطقه به صورت ترکیبی از نزدیکی جغرافیایی، درجه بالای تعاملات، چارچوب های نهادی و هویت های فرهنگی مشترک تعریف می گردد منطقه گرایی برحسب درجه انسجام اجتماعی (زبان، قومیت، نژاد، فرهنگ، مذهب، تاریخ، آگاهی از میراث

مشترک) انسجام اقتصادی(الگوهای تجاری و مکمل بودن اقتصادی) یکپارچگی سیاسی(نوع رژیم و ایدئولوژی) و انسجام سازمانی(وجود نهادهای رسمی منطقه ای) مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. عوامل تشکیل دهنده اتحاد و همکاری را می‌توان در موارد ذیل خلاصه کرد:

۱- منافع و تهدیدهای(چالش‌های) مشترک: اولین شرط لازم و ضروری برای ایجاد روابط استراتژیک میان دو یا چند بازیگر عبارت از وجود منافع استراتژیک مشترک و یا تهدیدها و چالش‌های مشترک برای آن منافع است. یک طراح رابطه استراتژیک در اینجا باید به شناسایی منافع استراتژیک بالقوه و بالفعل مشترک بین دو کشور و یا تهدید و چالش‌هایی بپردازد که از طریق همکاری نزدیک بین دو کشور قابل حصول هستند و یا می‌توان به مقابله با آن‌ها پرداخت.

۲- نگرش و فهم مشترک: وجود عینی یا واقعی منافع استراتژیک و یا تهدید و چالش‌های مشترک زمانی می‌تواند مینا و شالوده‌ای برای ایجاد روابط استراتژیک باشد که نگرش و فهم مشترکی از این منافع و یا تهدیدها میان تصمیم‌گیران و رهبران دو کشور فرضی وجود داشته باشد. به عبارت دیگر، بدون یک فهم مشترک از منافع استراتژیک و یا چالش‌ها و تهدیدهای فراروی آن‌ها، منافع واقعی و عینی نمی‌تواند موجد همکاری استراتژیک گردد. بنابراین، طرح رابطه استراتژیک باید به وجود فهم ذهنی از منافع استراتژیک و یا تهدیدات و چالش‌ها به عنوان یک شرط پایه توجه داشته باشد.

۳- منابع مشترک: مولفه دیگر برای ایجاد یک رابطه استراتژیک وجود منابع مشترک بین دو کشور برای استفاده از آن‌ها در جهت دستیابی به اهداف و منافع و یا مقابله با تهدیدها و چالش‌ها است. هر کدام از طرفین یک رابطه استراتژیک باید بخش متناسبی از منابع - انسان، مالی، دانش، فناوری و غیره - را متعهد شود.

۴- دستاوردها یا نتایج متقابل: مولفه دیگر برای بررسی ایجاد روابط استراتژیک این است که طرف‌های یک رابطه استراتژیک بتوانند پاداش مناسبی از این رابطه استراتژیک دریافت کنند.

۵- ارزش‌های مشترک: مؤلفه لازم دیگر در ایجاد یک رابطه استراتژیک، وجود نظام‌های ارزشی مشترک و فرهنگ‌های مکمل است. این نظام‌های ارزشی مشترک بستر لازم برای رشد رابطه استراتژیک و همچنین ابزارها، انگیزه و تعهد لازم را برای حل مشکلات از طریق مذاکره و همکاری و همچنین تقویت و پیشبرد روابط استراتژیک فراهم می‌کند. [۲۵]

علاوه بر این، بعضی از عوامل دایمی دیگر را به این مجموعه افزود :

- ۶- وجود مرزی مشترک طولانی: وجود مرزهای مشترک طولانی یک عامل دایمی و اغلب یک الزام دایمی و مثبت را برای ایجاد و تعقیب روابط استراتژیک ایجاد می کند. با این وجود، اینکه مرز مشترک الزام های مثبت یا منفی را برای ایجاد و تعقیب روابط استراتژیک ایجاد می کند، بستگی به سیاست های یک دولت دارد. اگر سیاست های کشور همسایه به طور منفی بر موقعیت سیاسی، تجاری و امنیتی دیگری تأثیر بگذارد، همکاری بالقوه می تواند به رویارویی تنزل یابد.
- ۷- موقعیت ژئوپلیتیک و ژئو استراتژیک یک کشور: موقعیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک یک کشور معمولاً نوعی ارزش ذاتی استراتژیک برای یک کشور ایجاد می کنند که در طی تاریخ اغلب به عنوان یک الزام مهم در برقراری روابط دیپلماتیک با یک کشور یاد شده مطرح بوده است.
- ۸- قابلیت های ملی و بین المللی: قابلیت ها و توانایی های ملی و بین المللی یک کشور و جایگاه آن در مواز نه قدرت بین المللی و نظام بین الملل یکی دیگر از عوامل نسبتاً ثابتی است که بر الزام های ایجاد رابطه استراتژیک تأثیر می گذارد، زیرا میزان کمکی که یک بازیگر می تواند به کسب منافع دیگر بکند را تعیین میکند.
- ۹- فرهنگ و ارزش های مشترک: همان طور که پیشتر اشاره شد به طور قطع، عوامل ثابتی که بر الزام های روابط استراتژیک تأثیر می گذارند بسیار بیشتر از موارد یاد شده هستند و می توان عوامل متعدد دیگر را نیز در این مقوله برشمرد.
- در صحنه بین المللی و مناسبات بین دولتها، تلاش برای برقراری صلح و امنیت از مهم ترین اهداف واحد های سیاسی است. امروزه، تمام کشور های جهان به این نتیجه اجتناب ناپذیر رسیده اند که برای تسریع در توسعه اقتصادی و اجتماعی خود و تداوم آن چاره ای جز همکاری های اقتصادی منطقه ای ندارند. در آثار جدید نویسندگان دیگر دولت به صورت تلویحی به عنوان موضوع اصلی امنیت در همه بخش ها مطرح نمی باشد [۲۶]
- جهان پس از جنگ سرد، سرشت منطقه ای تر به خود گرفته است بدین معنا که با فروپاشی نظم دو قطبی، نیروی اصلی سازمان دهنده، از میان رفته است و انگیزه های ایدئولوژیک قدرت ها کاهش یافته و تمایل آن ها به پرهیز از تعهدات و درگیری سیاسی جز در صورت تأثیر پذیری فوری و شدید منافع خودشان ندارند، در نتیجه مناطق جایگزین آنان می شوند. منطق مناطق از این واقعیت ریشه می گیرد که امنیت بین المللی مسئله ای مناسباتی است. امنیت بین الملل، عمدتاً حول این محور دور می زند که جوامع انسانی چگونه از منظر تهدیدها و آسیب پذیری ها با یکدیگر رابطه دارند. البته گاه نیز به نحوه ارتباط این جمع ها با تهدیدهای برخاسته از محیط طبیعی می پردازد.

حدود ۹۰ درصد کشمکش‌های داخلی، بحران‌های منطقه‌ای و کلاً خشونت‌های بین‌المللی که از زمان جنگ جهانی دوم در دنیا رخ داده‌اند، در جهان سوم واقع شده است. علاوه بر خشونت‌ها و کشمکش‌ها آشکار، بیشتر کشورهای در حال توسعه به مکان‌های ناامنی برای زندگی بدل گشته‌اند و علت آن هم وجود فقر مزمن، جنایت، آلودگی، قحطی، رشد سریع جمعیت و کیفیت رو به وخامت زندگی می‌باشد. [۲۷] امنیت، با توانایی دولت در حفظ حاکمیت، تمامیت ارضی و استقلال سنجیده می‌شود. نوع رویه و فشار تهدیدات خارجی، تمرکز و تراکم و اعمال همان نوع نیرو را جهت مقاومت یا ممانعت از حمله یا هر عمل خصمانه دیگری، طلب می‌کند. چنین منطقی حکم می‌کند که هر کشور نیروی فشار و اجباری را به وجود آورد، حفظ کند و اعمال نماید. برتری و الویت قدرت نظامی در ملاحظات مربوط به امنیت ملی در جهان سوم، امری شایع است. از سال ۱۹۶۰ تاکنون، هزینه‌های نظامی کشورهای در حال توسعه، به معنای واقعی ۶ برابر شده است. در سال ۱۹۶۰ کشورهای در حال توسعه، ۸ درصد هزینه‌های نظامی دنیا را به خود اختصاص دادند. تا سال ۱۹۸۵، سهم آنان به ۲۰ درصد افزایش یافت. [۲۸] کشورهای در حال توسعه عموماً از ساختارهای سیاسی داخلی متزلزل، کمبود نیروی انسانی ماهر و زیربنای امنیتی ناکارا رنج می‌برند. از آنجا که روابط میان کشورهای جهان سوم عمدتاً نتیجه توازن قوای «فراملی» است، بی‌ثباتی‌های محیطی می‌توانند بسادگی به بی‌ثباتی‌های داخلی کمک نمایند که این به معنای کاهش توجه به امنیت انسانی است.

همانطور که پیشتر ذکر شد، از منظر نئو رئالیسم، سیاست منطقه‌گرایی و ظهور ترتیبات منطقه‌ای دارای وجوه زیادی با سیاست شکل‌گیری اتحادها دارد. اما سازنده‌گرایی تأکید اصلی خود را اساساً بر رابطه وابستگی متقابل مادی و فهم هویت و اجتماع قرار می‌دهد به طور کلی نظریه‌های سازه‌نگاری بیشتر بر روی آگاهی و هویت منطقه‌ای، احساس تعلق به یک اجتماع منطقه‌ای خاص و یا آنچه اونف آن را منطقه‌گرایی شناختاری می‌نامد، تمرکز می‌کنند بر این اساس ایجاد یکپارچگی منطقه‌ای به میزان قابل توجهی به وابستگی متقابل شناختاری ارتباط دارد. [۲۹] و [۳۰] همه دولت‌های موجود در نظام در شبکه‌ای جهانی از به هم وابستگی امنیتی گرفتارند ولی از آنجا که بیشتر تهدیدات سیاسی و نظامی در مسافت‌های کوتاه راحت‌تر منتقل می‌شوند تا از راه دور، غالباً ناامنی بامجاورت‌ترین است. بیشتر دولت‌ها از همسایگان‌شان بیشتر از قدرت‌هایی که با آنها فاصله دارند می‌هراسند؛ در نتیجه، به هم وابستگی امنیتی در کل نظام بین‌المللی به هیچ وجه به شکل یکسانی توزیع نشده است. الگوی معمول به هم وابستگی امنیتی در نظامی بین‌المللی که دارای تنوع جغرافیایی ولی آنارشیک یا فاقد قدرت فائقه

مرکزی است به صورت دسته بندی های منطقه ای است که مجموعه های امنیتی نام دارد. مجموعه های امنیتی، ناظر بر شدت نسبی مناسبات امنیتی میان دولت هاست که به الگوهای منطقه ای مشخصی که شکل خود را هم از توزیع قدرت و هم از روابط تاریخی دوستی و دشمنی می گیرند، تعلق دارد. یعنی؛ دسته ای از دولت ها که بر داشت ها و نگرانی های امنیتی عمده آنها چنان به هم جوش خورده است که مسائل امنیتی ملی آن ها را نمی توان جدا از هم به شکل معقولی به تحلیل گذاشت یا حل و فصل نمود. غایت امنیت منطقه ای، وضعیتی است که در آن سرمایه مالی و انسانی ملل در وهله اول برای توسعه انسانی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و معنوی مورد استفاده قرار می گیرد و نه برای نیروی نظامی، امنیتی و پلیسی. [۳۱]. دو دیدگاه کلی در مورد نظم منطقه ای وجود دارد:

- امنیت از طریق مقابله (واقعگرایان و دیدگاه حاکم در دوره جنگ سرد): امنیت ملی از طریق افزایش قدرت دفاعی و بالا بردن توان نظامی به دست می آید این دیدگاه زمانی مطرح می باشد که فضای حاکم بر منطقه فضای بی اعتمادی و سوء تفاهم باشد.
- امنیت از طریق همکاری: در این دیدگاه امنیت از طریق افزایش همکاری های بین المللی و به حداقل رساندن قدرت نظامی تامین می شود بر این اساس یک ملت زمانی امنیت دارد که امنیت دیگر دولت ها تامین شود، این رهیافت معتقد است که تمام ملت-دولت ها از طریق تعهدات دو و چند جانبه به امنیت نسبی بیشتری دست خواهند یافت تا از طریق تلاش های یک جانبه یا ائتلاف برای کسب سیطره.

امنیت در غرب آسیا

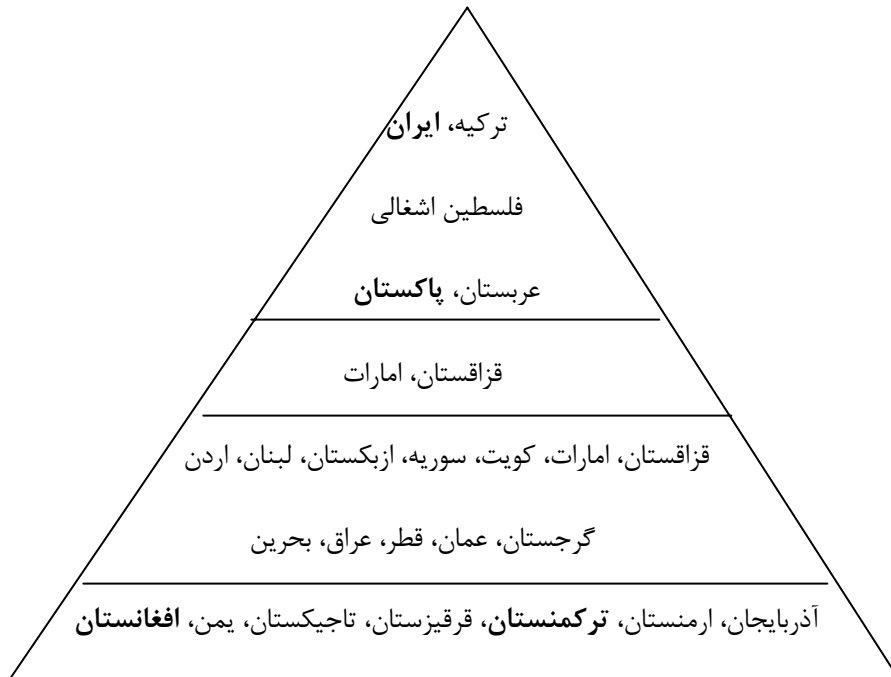
کشورهای غرب آسیا به چندین دلیل تفاوت اساسی با همدیگر دارند که در نتیجه این تفاوت ها همگرایی در بین آن ها به حداقل رسیده است. از مهم ترین مشکلات و موانع همگرایی منطقه غرب آسیا می توان به این موارد اشاره کرد: نا همگونی سرزمینی و بهره مندی از موقعیت ژئوپلیتیکی متفاوت؛ ساختار نامتجانس سیاسی؛ عدم ثبات سیاسی اعضا؛ جمعیت؛ جوامع نامتجانس؛ تولید مشترک و عدم وابستگی اقتصادی به یکدیگر؛ تعارضات ایدئولوژیک؛ ساختار نامتوازن قدرت در منطقه؛ وجود اختلافات مرزی بایکدیگر و ادعاهای سرزمینی؛ تنوع فرهنگی و اختلافات قومی؛ وجود رقبای منطقه ای و فرامنطقه ای؛ ناکارآمدی بعضی دولت ها؛ عدم وجود نهادهای مدنی؛ تفاوت دیدگاه درباره حضور نیروهای

خارجی؛ نا برابری سطح توسعه اقتصادی اعضا؛ پایین بودن سطح تجارت میان اعضا؛ ناکافی بودن زیر ساخت های ارتباطی.

تمام عوامل فوق را می توان در این بحران های خلاصه کرد: تعارض هویت ها، بحران مشروعیت، بحران مشارکت سیاسی، بحران رسوخ پذیری (فقدان توانمندی انطباق با تحولات)، بحران توزیع، بحران ادغام اجتماعی (فقدان وابستگی متقابل بخشهای مختلف جامعه).

به علت عوامل ذکر شده در بالا، کشورهای منطقه دیدگاه های متفاوتی نسبت به امنیت منطقه ای دارند. عدم توافق جمعی کشورهای منطقه بر سر تعریف "امنیت" نظرات متفاوتی را درباره سیاست منطقه ای ارایه می دهد که به عنوان یکی از عوامل ایجاد شک و تردید در منطقه محسوب می شود. [۳۴] ایران که خود جزو قدرت های منطقه به شمار می رود، منبع اصلی تهدید منطقه ای را حضور نیرو های خارجی می داند و معتقد است که امنیت منطقه باید توسط کشور های منطقه تأمین شود و چارچوبی ترسیم می کند که از طریق آن امنیت دسته جمعی از طریق همکاری میان واحدهای منطقه تامین می گردد اما، از طرف دیگر باید توجه داشت که بیشتر کشورهای منطقه، تازه به استقلال رسیده و سابقه چندانی در امر دولت سازی ندارند و یا دارای بحران های خاص داخلی می باشند که آنان را از نظر امنیتی به شدت به خارج وابسته کرده است که در نتیجه آن منابع واگرایی آن نسبت به همگرایی بیشتر می باشد.

برای ایجاد همگرایی منطقه ای شرایطی لازم است که مهم ترین آن وابستگی کشورهای منطقه به خود از طریق همکاری منطقه ای و عدم وابستگی آن ها به حمایت های فرامنطقه ای می باشد. شرط اول، بستگی تنگاتنگی به حسن نیت کشورهای منطقه به همدیگر دارد. اما شرط دوم حاصل تصور احساس نیاز آن ها به قدرت های فرامنطقه ای است که در طول سالیان متمادی به صورت عادت درآمدی است. یکی از پیش شرط های لازم جهت ایجاد نظام امنیتی منطقه ای این است که کشور های منطقه، خصوصاً دولت های کوچک تر از انجام خدمات نیابتی برای قدرت های خارج از منطقه دست بردارند. این عناصر نیازمند یک دیدگاه و اصول جدید است. مهم ترین این اصول می تواند شامل این موارد باشد: اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت های دیگر؛ احترام به تمامیت ارضی و استقلال کشورهای منطقه؛ حل و فصل اختلافات میان دول منطقه با استفاده از تدابیر مسالمت آمیز؛ احترام به منافع بر حق ملت؛ حصول تغییر سیاسی با استفاده از ابزار صلح آمیز.



هرم سطوح چهارگانه قدرت در منطقه جنوب غربی آسیا [۳۲]

کانون های بحران منطقه ای در غرب آسیا [۳۳]

۱. تعارضهای قومی - ملی ۲. اختلافهای مذهبی	الف. عوامل سنتی - پیشینی	کانونهای بحران منطقه ای
۱. اختلاف های ارضی ۲. رقابتهای اقتصادی ۳. ساختار قدرت در منطقه	ب. عوامل ساختاری	
	ج. عوامل تلفیقی (ساختاری سنتی)	

باید توجه داشت تا زمانی که ساختارهای سیاسی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی مناسب در این منطقه وجود نداشته باشد، نمی توان انتظار توجه و اولویت امنیت انسانی داشت زیرا عدم وجود ساختارها و بحران های فراوان، تبعاتی را برای دولتهای مرکزی به

دنبال خواهد داشت که این موضوع تمام توجه دولت را به خود معطوف خواهد کرد. این وضعیت؛ زمانی که جنگ داخلی، کودتا و تغییرات جوی (خشکسالی) در آن کشور رخ دهد، بحران انسانی را در پی خواهد داشت که از فوری ترین تبعات آن مهاجرت پناهندگان، فقر و... خواهد بود.

قاره آفریقا و تلاش برای تقویت امنیت انسانی

قاره آفریقا در نظر بسیاری از مردم جهان و به ویژه ایرانیان معادل فقر، فساد و ناامنی است، این در حالی است که مطالعات نشان می دهد که این نگاه مطابق با واقعیت نمی باشد و شاید یکی از این دلایل این نوع نگاه ناشی از عدم شناخت ما باشد. این قاره از همان ابتدای مبارزه برای استقلال، به ایجاد سازمانی دست زد که تأثیرات زیادی در جلوگیری از منازعات درون قاره ای داشت، یکی از دلایل پایین بودن جنگ بین کشورهای آفریقایی، منشور تاسیس سازمان وحدت آفریقا بود که در آن بر عدم تغییر پذیری مرزهای استعماری تأکید شده بود. زمانی که سازمان وحدت آفریقا در سال ۱۹۶۳ تأسیس شد، اعضای آن این موضوع را که مرزهای استعماری باید به صورت غیرقابل نقض باقی بماند به تصویب رساندند. هر چند که آفریقاییان قطعاً از این امر آگاهی داشتند که این مرزها مشکل ساز خواهند بود اما توافقی کلی وجود داشت که هرگونه راه حل دیگر در مقابل راه جبهه استعماری تنها می تواند منازعه بزرگ تری را ایجاد کند. اکثر رهبران آفریقایی از توافق سازمان وحدت آفریقا در مورد مرزها حمایت کردند با این روش، تنش های منطقه ای کاهش یافت و به جز در چند مورد بحث اختلافات مرزی به وجود نیامد [۳۵] در نتیجه باید گفت که مشکل اصلی در قاره آفریقا، مشروعیت رژیم ها و بحران های محیطی (از قبیل حکومت های استبدادی، عدم مدیریت قوی، فقر، کودتا و) بوده است.

هنوز تمام کشورهای آفریقایی به استقلال نرسیده بودند که خودشان را در محاصره نظام بین الملل دو قطبی یافتند و با سایه سنگین جنگ سرد و رقابت دو ابر قدرت آمریکا و شوروی مواجه شدند که اگر رهبران آفریقا آرزوی دستیابی به توسعه و امنیت را داشتند دیگر در این فضای رقابتی این آرزوها به فراموشی سپرده شد و رهبران کشورها برای حفظ خود مجبور به گرایش به یکی از این دو ایدئولوژی شدند و این مسئله باعث تداوم رژیم های استبدادی گردید به نحوی که ابرقدرت ها برای حفظ منافع شان به یارگیری در این قاره پرداختند و توانستند از طریق جنگ های وکالتی، منافع بیشتری را به دست آورند و توانستند تجهیزات نظامی بیشتری به این قاره صادر کنند که این مسئله خود باعث ایجاد کودتاها و ناامنی بیشتری در این قاره گردید به طوری که از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰ صد

و سی و پنج کودتا در این قاره اتفاق افتاد که از این تعداد ۶۵ کودتا موفقیت آمیز بود. این رقم در سال ۲۰۰۱ به ۱۸۸ کودتا رسید که ۸۰ کودتای آن موفق بوده است [۳۶]

با پایان جنگ سرد و تغییر ساختار نظام بین المللی و تغییر بازیگران سیاسی و بین المللی رهبران آفریقایی در صدد راه حل هایی بر آمدند که تغییر سازمان وحدت آفریقا به اتحادیه آفریقا، برنامه مشارکت نوین برای آفریقا مهم ترین آنها می باشد که خود معلول عوامل دیگری از قبیل: ۱- رشد اراده سیاسی رهبران ۲- بازگشت امنیت به قاره ۳- تغییر ساختار نظام بین الملل ۴- روی کار آمدن کارگزاران جدید و ... می باشد.

اتحادیه آفریقا

پس از استقلال نامیبیا و پایان عصر آپارتاید در آفریقای جنوبی، فلسفه وجودی سازمان وحدت آفریقا که در تاریخ ۲۵ می ۱۹۶۳ برای تلاش به دستیابی قاره به استقلال به وجود آمده بود. تا حدی کمرنگ گردید. پس از استقلال تمام واحد های سیاسی قاره کم کم تلاش هایی برای تحقق اهداف دیگر (مانند توسعه) در پیش گرفتند، اهدافی که پیش از این مورد غفلت قرار گرفته بود. اتحادیه آفریقا در نتیجه مذاکرات طولانی بالاخره در سال ۲۰۰۱ شکل گرفت. به طوری کلی هدف از این تغییرات رهایی از ویژگی دولت محوری، فقدان مشارکت مدنی، کاهش منازعات، ارایه راه حل های توسعه بود که یک سازمان کاملاً سیاسی مانند سازمان وحدت آفریقا توانایی پرداختن به این مسایل را نداشت. با ایجاد اتحادیه، ارکانی برای آن تعریف گردید که تقریباً در آن به اهداف توسعه و امنیت به خوبی توجه شده است. برای این نهاد ۱۷ رکن اصلی و فرعی تعریف شده است که تاکنون بسیاری از آنها مانند: پارلمان آفریقایی، شورای صلح و امنیت، طرح ایجاد حکومت مطلوب و ... شکل گرفته اند. که تاثیرات زیادی بر این قاره داشته است.

مشارکت نوین برای توسعه آفریقا (NEPAD) [۳۷]

این طرح در سال ۲۰۰۱ در ابوجا پایتخت نیجریه به تصویب رسید. اساس آن دغدغه کارگزاران آفریقایی برای توسعه و رفاه این قاره بود که به ابتکار رهبران کشورهای آفریقایی جنوبی، نیجریه، سنگال، الجزایر و مصر شکل گرفت. در این طرح ساختارهایی در نظر گرفته شده است که می تواند به توسعه پایدار و مشارکت در زمینه های اقتصادی و سیاسی کمک نماید. هدف عمده این طرح تلاش برای افزایش امنیت انسانی می باشد. [۳۸] در بند اول نپاد آمده است که: طرح مشارکت نوین برای توسعه آفریقا تعهد سران آفریقایی را بر اساس دیدگاه یکسان و باور مشترکشان درباره فقر زدایی نشان می دهد که در آن قاره آفریقا در

مسیر توسعه پایدار و مشارکت فعال در زمینه های اقتصادی و سیاسی هدف قرار می گیرد. این طرح به عزم جدی آفریقاییان برای رهایی خود و قاره شان از ضعف ناشی از عقب ماندگی در زمینه توسعه و ورود به دنیای جهانی شده بستگی دارد. در این طرح همچنین آمده است که "تجارب سران آفریقایی به آنان آموخته است که صلح، امنیت، دموکراسی، حکومت مطلوب، حقوق بشر و مدیریت قوی اقتصادی، از شروط توسعه پایدار می باشند، از این رو آنان متعهد هستند که به صورت انفرادی و یا گروهی چنین اصولی را در کشورهای خود، مناطق و نیز در سطح قاره رعایت نمایند" [۳۹] در این طرح به مشکلات قاره آفریقا در تمام ابعاد اشاره شده است و نیز راه حل هایی برای توسعه آفریقا ارائه گردیده است و ضمن اشاره به وضعیت موجود آفریقا، به دنبال تغییر در وضعیت کنونی قاره از طریق دگرگونی در سیستم ارتباطی آن با جهان است. از مهم ترین اهداف این طرح می توان به این موارد اشاره نمود: تأکید مؤثر بر روابط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در آفریقا و جهان؛ کاهش جمعیت فقیر به نصف تا سال ۲۰۱۵؛ دستیابی به نرخ متوسط ۷٪ در سال در یک دوره ۷ ساله و حفظ آن؛ بازسازی و حفظ ثبات اقتصاد کلان؛ گسترش و حفظ دموکراسی و حقوق بشر و حکومت مطلوب در کشورها؛ به کارگیری منابع انسانی و طبیعی این قاره برای زندگی بهتر؛ حذف عوامل منازعه و خشونت و تقویت صلح، امنیت و ثبات در قاره؛ دفاع از حاکمیت و همبستگی سرزمین و استقلال کشورها؛ تقویت صادرات کالا و ارتقاء بخش خصوصی؛ همکاری های منطقه ای و بین المللی.

مکانیسم بررسی دقیق آفریقایی (APRM)

پایان جنگ سرد و آپارتاید، باعث گردید تا رهبران آفریقایی به مساله توسعه و امنیت توجه نمایند. آنان طرح مشارکت نوین برای توسعه انسانی را مورد توجه قرار دادند و این طرح انتظارات از سازمان را بالا برد به طوری که بر اجرایی شدن این طرح تأکید کردند یکی از این موارد، طرح نظارت کامل یا پیر رویو می باشد که با هدف حکومتداری مطلوب و ارتقای امنیت انسانی تدوین شده است. تاکنون ۲۳ کشور آفریقایی به طور داوطلبانه عضو این مکانیسم می باشند و همه ساله فعالیت های آنان توسط ابتکار امنیت انسانی به طرح نپاد و اتحادیه آفریقا گزارش می شود.

ابتکار امنیت انسانی آفریقا (AHSI)

هدف این ابتکار نیز توسعه قاره می باشد که به منظور تقویت همکاریهای منطقه ای ۲- همکاری های بین المللی تشکیل شده است و نقش کمیسیون اقتصادی سازمان ملل در

آفریقا در این ابتکار پررنگ است. در این ابتکار، شبکه ای متشکل از هفت نهاد پژوهشی از پنج کشور آفریقایی که دولتهایشان مکانیزم طرح نظارت و حکومت داری مطلوب را پذیرفته اند، عضویت دارند و هر کدام بر یکی از شاخه های ۱- دموکراسی، ۲- حقوق بشر ۳- ارتشا و فساد ۴- مدیریت تسلیحات، ۵- امنیت و مدیریت منازعات، ۶- جامعه مدنی ۷ تروریسم و جرایم سازمان یافته نظارت دارند. این هفت موسسه عبارتند از: موسسه امور بین الملل آفریقای جنوبی (SAIIA)؛ موسسه حقوق بشر و توسعه در آفریقا (IHRDA) از گامبیا؛ صندوق حقوق بشر در جنوب آفریقا (SAHRIT) از زیمبابوه؛ نشست صلح آفریقا (APF) از کنیا؛ بنیاد پژوهش و گفتگوی امنیت آفریقا (ASDR) از غنا؛ شبکه برقراری صلح غرب آفریقا (WANEP) و موسسه مطالعات امنیتی (ISS) از آفریقای جنوبی، این گروه ها اطلاعات خود را سالانه به این ابتکار و اتحادیه آفریقا اعلام می دارند. [۴۰] هدف از این ابتکار، تقویت استانداردها به منظور تقویت ثبات سیاسی، رشد بالای اقتصادی، همگرایی اقتصادی از طریق تبادل تجربیات و تقویت بهترین آنها و ایجاد ظرفیت سازی می باشد.

پارلمان آفریقایی

پارلمان آفریقایی یکی از نهادهای زیرمجموعه اتحادیه آفریقا است و در نهایت، وظیفه قانونگذاری در زمینه روابط بین کشورهای آفریقایی و نوع همکاریهای این کشورها را برعهده خواهد داشت. این پارلمان از ۲۶۵ عضو تشکیل شده است که هریک از ۵۳ کشور آفریقایی عضو اتحادیه آفریقا دارای پنج عضو در آن هستند. پنج نماینده هرکشور عضو پارلمان ملی کشور خود هستند که باید به نمایندگی پارلمان ملی کشور خود نیز در پارلمان آفریقا نیز منصوب شده باشند. این نمایندگان برای یک دوره پنج ساله انتخاب و یا منصوب می شوند و حداقل یکی از آنها باید زن باشد. پارلمان آفریقا از جمله نهادهایی بود که همزمان با تولد اتحادیه آفریقا در سال ۲۰۰۲ در «دوربان» آفریقای جنوبی تأسیس شد. هرچند، برخی کشورها هنوز پروتکل تأسیس پارلمان آفریقایی را تصویب نکرده اند. اما پیوستن ۴۶ کشور به پروتکل پارلمان، تشکیل آن را قانونی کرده است. این امیدواری در میان مسؤولان "اتحادیه آفریقا" و سراسر قاره آفریقا وجود دارد که اعضای پارلمان آفریقایی پس از پایان دوره پنج ساله اول، به طور مستقیم از سوی مردم کشورها انتخاب شوند و از این طریق، دخالت دولت ها در تصمیم گیری و روند قانون گذاری در آفریقا به حداقل برسد، پارلمان تنها نقشی مشورتی خواهد داشت و نمی تواند قانون گذاری کند چرا که با ادامه تلاش برای توسعه و تکمیل نهادهای زیرمجموعه اتحادیه آفریقا و نبود آمادگی

لازم در میان کشورهای آفریقایی برای گردن نهادن به تصمیمات و قوانین مصوب پارلمان آفریقا، در پنج سال نخست، این نهاد قانونگذاری تنها جنبه ای مشورتی دارد. در واقع، پس از سال، ۲۰۰۹ کشورهای آفریقایی تصویب کننده پروتکل پارلمان آفریقا با واگذاری بخشی از اختیارات خود به این پارلمان، خود را محدود می کنند. عملی شدن این روند بسیار حساس و در عین حال، مهمترین بخش تشکیل پارلمان، آفریقایی به شمار می رود. با وجود این، در همین دوره نخست، پارلمان آفریقایی آزاد خواهد بود که در مسائل مربوط به حقوق بشر، مردم سالاری، حکومت داری مطلوب و حاکمیت مجموعه قوانین پارلمانی که رؤس آنها را اتحادیه آفریقا تنظیم کرده است، دیدگاه های خود را مطرح و قطعنامه هایی را نیز در این باره صادر کند.

شورای صلح و امنیت اتحادیه آفریقایی

این شورا با در اختیار داشتن نیروی نظامی (نیروهای پاسدار صلح) توانایی و اختیار لازم را برای مداخله در بحران های گسترده در سطح قاره آفریقا دارد. اعزام نیروهای پاسدار صلح اتحادیه آفریقایی به سودان، یا آمادگی برای سومالی و غیره از فعالیت های این شورا است. همچنین اتحادیه آفریقا با همکاری رهبران با نقوذ قاره ای و سازمان های منطقه ای تلاش کرده است از طریق میانجی گری ها، بسیاری از بحران ها را کنترل نماید از نمونه این موارد می توان به حل بحران برونندی، جمهوری دموکراتیک کنگو، ساحل عاج، کنیا، زیمبابوه، سودان و ... اشاره کرد. همچنین بسیاری از اصول اتحادیه آفریقا، بر مشروعیت حکومت از طریق انتخابات تاکید دارد و حکومت های کودتا و دیگر اشکال غیر قانونی انتقال را به رسمیت نمیشناسد که نمونه آن را می توان کودتای سال ۲۰۰۵ و ۲۰۰۵ موریتانی، بحران حکومت در ماداگاسکار، جمهوری آفریقای مرکزی و .. نام برد که مورد قبول اتحادیه قرار نگرفت و حاکمان جدید مجبور به اعمال نظر مردم و انتقال قدرت از طریق دموکراتیک گردیدند.

مهم ترین اصول نپاد درباره توسعه آموزشی

رهبران و سیاستگذاران آفریقایی، ضعف این قاره را در عواملی چون استعمار، جنگ سرد، کارکرد نظام اقتصاد بین المللی و کمبودهای ناشی از عدم تعقیب سیاست های مناسب از سوی بسیاری از کشورهای آفریقایی در دوران پس از استقلال می دانند. آنان همانطور که ذکر شد دست به یک سری اقدامات در راستای تقویت امنیت انسانی زدند که در بخش فرهنگی می توان برنامه هایشان را به صورت زیر بیان کرد: [۴۱] تقویت نقش زنان در همه

فعالیت ها؛ ثبت نام از همه دانش آموزان در سن مدرسه در مدارس ابتدایی تا سال ۲۰۱۵؛ دستیابی به برابری جنسی و تقویت نقش زنان از طریق حذف نابرابری جنسی در ثبت نام کودکان دختر و پسر در کسب آموزش های ابتدایی و راهنمایی تا سال ۲۰۰۵؛ بهره گیری جدی از فناوری های ارتباطات و اطلاعات که می تواند انگیزه پیگیری روند دموکراسی و حاکمیت مطلوب را بوجود آورد، الحاق قاره را به جامعه اطلاعاتی نوین تسهیل بخشد؛ همکاری با سازمانها و موسسه های حمایت کننده و چند جانبه برای کست اطمینان از این که دستیابی به تحصیل جهانی در مقطع ابتدایی تا سال ۲۰۱۵ امکان پذیر می گردد؛ تلاش برای ارتقاء وضعیت و محتوای برنامه درسی؛ افزایش امکان دستیابی به تحصیل در مقاطع بالاتر و گسترش ارتباط با توسعه آفریقا؛ تقویت مراکز آموزش عالی؛ جلوگیری از فرار مغزها از طریق ایجاد شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی لازم در آفریقا و توسعه شبکه های علمی و فنی برای هدایت روند بازگشت علمی به کشور.

رهبران آفریقایی برای مبارزه با این روند و معکوس کردن فرار مغزها سعی در برگزاری همایش هایی داشتند که می توان از کنفرانس " شورای تجاری کامنولث " در لندن در ۲۰۰۳ و کنفرانس " دانشمندان آفریقایی مقیم خارج " در سال ۲۰۰۴ اشاره کرد. در این کنفرانس ها اشاره شد که: " برای تبدیل منابع طبیعی آفریقا به ثروت لازم است که سرمایه قوی انسانی به وجود آید و در حفظ آن نیز تلاش گردد. همچنین رهبران آفریقایی در سفر های خارجی شان با اتباع کشور هایشان ملاقات می کنند و از آنان برای بازگشت به کشور و اشتغال دعوت به عمل می آورند. به طور کلی بر اساس نپاد رهبران تصمیم گرفته اند تا زمینه را برای نیروی انسانی فراهم کنند و تا این امر حیاتی محقق نشود توسعه شکل نمی گیرد و با توسعه، زمینه برای افزایش درآمد ملی، اشتغال و فرصت های شغلی فراهم می شود. بر اساس برنامه اولویت برای احیا اقتصادی رهبران آفریقایی متعهد گردیدند که " هر کشور آفریقایی می بایست حداقل ۱٪ از تولید ناخالص داخلی شان را برای توسعه دانش و تکنولوژی اختصاص دهند ". هرچند که باید بسیاری از مشکلات این قاره را مد نظر قرار داد، اما ذکر این نکته ضروری است که کشورهای قاره آفریقا به دلیل تجربه مشکلات فراوان، حداقل در نهاد سازی موثر بوده اند و توانسته اند به یک نهاد جامع و راهبردی یکسان همانند اتحادیه آفریقا و طرح مشارکت نوین برای توسعه آفریقا دست یابند و بر آن اجماع نمایند و در این راستا سازو کارهایی را تعریف کنند هرچند که در عمل به دلیل مشکلات فراوان از جمله تامین مالی با موانعی برخورد کرده اند، اما در قاره آسیا شاهد این نوع سازکار نمی باشیم که بتواند برای ارتقای امنیت انسانی، ملی و بین المللی مفید باشد. شاید نقل قول معاون دبیر کل سازمان ملل، مبنی بر اینکه تعداد جنگ و بحرانهای

آفریقایی از ۱۱ بحران در سال ۲۰۰۰ به ۳ بحران در سال ۲۰۰۶ کاهش یافته است، خود دلیل محکمی بر این ادعا باشد.

مشارکت سازمان یونسکو در طرح مشارکت نوین برای آفریقا:

سازمان یونسکو در سطوح مختلف برای تحقق طرح مشارکت نوین آفریقا فعالیت می کند و در بر نامه راهبردی ۲۰۱۳-۲۰۰۸، قاره آفریقا را جزو اولویت خود قرار داده است به طوری که معیار همکاری با این قاره اجرایی شدن طرح مشارکت نوین آفریقا و تحقق اهداف هزاره می باشد. [۴۲] این سطوح عبارتند از: ۱- ملی: همکاری با حکومت و نهادها و سازمان های مربوطه داخلی ۲- منطقه ای: همکاری با سازمان های منطقه ای مانند: اتحادیه آفریقا، جامعه توسعه جنوب آفریقا (سادک)، بازار مشترک شرق و جنوب آفریقا (کومسا)، جامعه اقتصادی مرکز آفریقا (ایککاس) اتحاد توسعه بین الدول (ایگاد) جامعه توسعه غرب آفریقا (اکوواس) و... از دیگر فعالیت های یونسکو در قاره آفریقا می توان به موارد زیر اشاره کرد [۴۳]

نتیجه گیری و پیشنهادات

همانطور که ذکر شد امنیت مهم ترین مسئله و دغدغه روزمره بشر بوده است. مهم ترین و زیر بنایی ترین بعد امنیت، انسان است که دولت ها به دلایل گوناگون به آن توجه نداشته اند و آن را در قالب امنیت ملی و دولت محور تعریف شده است. پس از جنگ سرد و گسترش فضای جهانی شدن، این واژه بار مفهومی گسترده ای به خود گرفت به نحوی که دیگر در قالب مرز جغرافیایی و کشور خاص نمی گنجد و عدم توجه به آن تهدیدات فراوانی داشت که اثرات آن را می توان در حادثه یازده سپتامبر و رشد حملات تروریستی و مهاجرت های گسترده مشاهده کرد. در منطقه غرب آسیا به دلایل مختلفی از جمله وجود دولت های نوپا، وابستگی امنیتی رژیم های سیاسی به نیروهای فرامنطقه ای، اختلافات قومی، نژادی و فرهنگی، تفاوت نگاه امنیتی کشورها، ساختار محیطی و جغرافیایی و عواملی از این قبیل باعث شده است که دغدغه حاکمیت بر امنیت انسانی اولویت داشته باشد و امنیت انسانی همواره مورد تهدید دولت ها قرار بگیرد. این تحقیق با توجه به تشابه و نزدیکی مشکلات (نه لزوما یکسان) منطقه با قاره آفریقا به بعضی از دستاوردها و راهکارهای قاره آفریقا اشاره کرده است و معتقد است که آفریقایی ها با توجه به مشکلات فراوان و اجماع بر حل آن، درصدد ارائه راه حل هایی بر آمدند و با ایجاد سازمان ها و طرح هایی مانند اتحادیه آفریقا، طرح مشارکت نوین برای توسعه آفریقا، طرح بررسی دقیق یا

حکومتداری مطلوب و ایجاد نهادهای نظارتی و بازدارنده مانند پارلمان آفریقا، شورای صلح و امنیت آفریقایی و ... درصدد تحقق دغدغه های زمان استقلال شان که به علت جنگ سرد مورد غفلت واقع شد، بر آمدند و در بسیاری موارد موفق عمل کرده اند، هرچند که با مشکلاتی نیز روبرو می باشند. به نظر میرسد که استفاده از تجربیات این کشورها می تواند برای این منطقه و قاره آسیا مفید باشد، هرچند که به نظر نویسندگان اجماع آسیایی مشکل و نیازمند مذاکرات طولانی است اما به نظر می رسد که اجماع و شکل گیری و اجرای طرح ها و تاسیس نهادها می تواند بسیاری از دغدغه های امنیت ملی را حل کرده و امنیت انسانی را در اولویت قرار دهد. از نمونه این طرح ها و سازمان ها می توان به موارد زیر اشاره کرد:

- تشکیل اتحادیه آسیا
- ایجاد و گسترش سازمانهای منطقه ای با موضوع همکاری های اقتصادی
- گسترش حوزه امنیت غرب آفریقا به کشورهای عربی
- تدوین طرح مشارکت نوین برای توسعه آسیا که در آن به مباحث توسعه، ابزار تحقق آن و همچنین ابزارهای کنترلی مانند حکومتداری مطلوب اشاره شود
- تدوین سند چشم انداز توسعه انسانی برای سال ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۵ و اجرای چند برنامه در سطح منطقه ای
- برنامه ریزی برای تحقق اهداف برنامه هزاره توسط کشورهای منطقه.

منابع

۱. معین، محمد (۱۳۷۱)، فرهنگ فارسی معین ج ۱، تهران: امیر کبیر، ص ۳۵۴.
 ۲. عمید، حسن (بی تا). فرهنگ فارسی عمید. تهران: امیر کبیر. ص ۲۷۵.
 ۳. لرنی، منوچهر (۱۳۸۳). آسیب شناسی امنیت. تهران: پیام پویا. ص ۱۷.
 ۴. افتخاری، اصغر و قدیر نصری (۱۳۸۳). روش و نظریه در امنیت پژوهی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی. ص ۳۴.
 ۵. طیب، علیرضا (۱۳۸۰). ارزیابی انتقادی در زمینه امنیت بین الملل. تهران: نشر نی. ص ۱۰.
 ۶. مک کین، اردی و آر لیتل، (۱۳۸۰) امنیت جهانی: رویکردها و نظریه ها. ترجمه اصغر افتخاری. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی. ص ۴۸.
 ۷. طیب، علیرضا، پیشین. ص ۱۱.
 ۸. پیشین. ص ۱۷.
 ۹. قوام، عبدالعلی (۱۳۸۲) جهانی شدن و جهان سوم. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین الملل. ص ۱۹۵.
 ۱۰. پیشین. ص ۲۱۹.
11. Neumann, Iver B and Ole Weaver (Eds) (1997), the Future of

International Relations, London: Rutledge.p:271.

12. Op. cit
13. Zehfuss, Mata (2002), Constructivism in International Politics: the Politics of Reality, Cambridge, Cambridge University Press. P: 11 .
14. McSweeney, Bill (1999), Security, Identity and Interests, Cambridge, Cambridge University Press. P: 3-14.
15. The White House , National security strategy 2002(NSS 2002)
16. Tadjbakhsh, Sharbanu, Cheony Anuradha M, Human security: Concepts and Implications, London, Rutledge, 2006, p: 14-27.
17. Institute of social science, human rights, human needs, human development, humans security: relations between four international human discourse, working paper no 20/07 July 2007: p. 1
۱۸. فشرده گزارش کمیسیون امنیت بشری ۲۰۰۳، موجود در سایت یونسکو فارسی، ص ۱.
۱۹. پیشین.ص ۶.
۲۰. مک کین، اردی و آر لیتل، پیشین، ص ۴۸.
۲۱. مولر، بی (۱۳۸۱)، امنیت منطقه‌ای خلیج فارس؛ از شکل‌گیری تا منازعه جامعه امنیتی، مترجم: مرتضی بحرانی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی. ص ۵.
۲۲. لی. نور. جی، سارتین (۱۳۸۳). چهره جدید امنیت در خاورمیانه، مترجم: قدیرنصری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی. ص ۲۰۱.
۲۳. مولر، بی. پیشین. ص ۷.
۲۴. بوزان، باری (۱۳۷۸)، مردم، دولت‌ها و هراس، اول، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی. ص ۲۱۳.
۲۵. صدوقی، مرادعلی (۱۳۸۳)، "بررسی مدل‌های نظری امکان‌سنجی روابط استراتژیک و میزان تطابق آن‌ها برای جمهوری اسلامی ایران"، فصلنامه دفاعی - راهبردی، سال دوم، شماره دوم، ص ۴-۵.
۲۶. بوزان، باری و دیگران (۱۳۸۶). چارچوبی تازه برای تحلیل امنیت. ترجمه علیرضا طیب. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی. ص ۲۴.
۲۷. آزر، ادوارد ای و چونگ این مون (۱۳۷۹) امنیت ملی در جهان سوم. مترجم پژوهشکده مطالعات راهبردی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۲۸. آزر، ادوارد ای و چونگ این مون. پیشین. ص ۱۵.
29. Onuf, R (1998), World of Our Making: Rules and Rule in Social Theory and International Relation', University of South Carolina Press.
۳۰. قوام، عبدالعلی (۱۳۸۵)، "تجزیه و تحلیل ابعاد همگرایی در روابط بین‌الملل"، فصلنامه مطالعات بین‌المللی، سال دوم، شماره ۴. ص ۹۷.

31. Michel, Crick; Middle East policy ,autumn 2004.p: 4.
۳۲. اعظمی، هادی(۱۳۸۵). وزن ژئوپلیتیکی و نظام قدرت منطقه ای(بررسی موردی جنوب غرب آسیا)، فصلنامه ژئوپلیتیک، شماره سوم و چهارم، ص ۱۵۱.
۳۳. روشندل، جلیل و سیف زاده حسین(۱۳۸۲). تعارضات ساختاری در منطقه خلیج فارس. تهران: مرکز مطالعات استراتژیک خاورمیانه. ص ۲۳.
۳۴. سریع القلم، محمود(۱۳۷۴). نگرش ایران به امنیت منطقه ای؛ مجموعه مقالات همایش خلیج فارس؛ موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه؛ ص ۲۳۲.
۳۵. تامسون، الکس(۱۳۸۶) مقدمه ای بر سیاست و حکومت در آفریقا. ترجمه علی گلیانی و احمد بخشی. تهران: موسسه ابرار معاصر تهران. ص ۱۰۹.
۳۶. پیشین. ص ۱۸.
37. The New Partnership for Africa's Development' (NEPAD), Abuja, Oct, 2001.
38. Mashaba, Mpho, African Human Security initiative and its role in NEPAD, ISS in; www. Iss. org. za, p. 7.
39. The New Partnership for Africa's Development' (NEPAD), Op.cit, Para.1&71.
40. Jakkie Cilliers, Peace and Security Thought Good Governance: a Guide to the NEPAD peer review mechanism, institute for security studies, paper no: 70, April 2003, p. 3.
41. Fantu Cheru(2002) African renaissance, zed book, London 2002. p:64-88
۴۲. راهبردمیان مدت یونسکو ۲۰۰۸-۲۰۱۳ (۱۳۸۷) سایت یونسکو. ص ۱۰.
43. Final recommendations of the UNESCO –ISS expert meeting on peace, human security and conflict prevention in Africa, pertoria, 23-24 July 2001, p:1- 4.